

مختار نامه عطار نیشابوری  
باب نوزدهم: در ترک تفرقه گفتن و جمعیت  
جستن

## فهرست مطالب

- شماره ۱: تابیچ پراکنده توانی بودن ۳
- شماره ۲: تا نفرقه میبوده هر سوی از تو ۴
- شماره ۳: ای مانده ز خویش در بلایی که میسر ۵
- شماره ۴: نه جان صفت رضای او میکیرد ۶
- شماره ۵: چون نیست کسی را سرمویی غم تو ۷
- شماره ۶: شد از تو جهان سیرخ آن ماه سیاه ۸
- شماره ۷: بس رنج و بلا کاین دل آغشته کشید ۹
- شماره ۸: هر چند که بیرون و درون خواهی دید ۱۰
- شماره ۹: کز جان تو در پره دین خواهد بود ۱۱

- شماره ۱۰: اورا خواهی از زن و فرزند سیر ۱۲
- شماره ۱۱: اگر میخواهی که باشدت خوش آنجا ۱۳
- شماره ۱۲: با عشق، وجود خود بر انداخته به ۱۴
- شماره ۱۳: دیوانه اگر مقید زنجیر است ۱۵
- شماره ۱۴: تا چند ترا ز پرده پیش آوردن ۱۶
- شماره ۱۵: پیوستن تو به یک به یک بسیار است ۱۷
- شماره ۱۶: آن را که بخود بر سر یک موی سراسر است ۱۸
- شماره ۱۷: شایسته آن کمال میتوان شد ۱۹
- شماره ۱۸: هر لحظه هزار مشکلم پیوسته است ۲۰
- شماره ۱۹: نابرده می عشق، قرارت ای دل ۲۱

- شماره ۲۰: بگذر ز خیال آن و این، کار اینست ۲۲
- شماره ۲۱: کر میخوایی که وقت خودداری گوش ۲۳
- شماره ۲۲: ای آن که تو یک نفس خوداندیش نبی ۲۴
- شماره ۲۳: بی فکر دلی که هست قهرم دارش ۲۵
- شماره ۲۴: عمری که نه در حضور جان خواهد بود ۲۶
- شماره ۲۵: کر یک سر رموی سر جانان بینی ۲۷
- شماره ۲۶: کر مرد رهی، روی به فریادس آر ۲۸
- شماره ۲۷: تابا تو، تویی بود، کجا کسری تو ۲۹

## شماره ۱: تابیچ پراکنده توانی بودن

تابیچ پراکنده توانی بودن	حقا که اکر بنده توانی بودن
از یک یک چنیر میساید مردن	تابوک بدوزنده توانی بودن

## شماره ۲: تا تفرقه میبوده هر سوی از تو

تا تفرقه میبوده هر سوی از تو	بیزار بود فقر به صد روی از تو
تا بر جای است یک سرموی از تو	کفرست حدیث این سرکوی از تو

## شماره ۳: ای مانده ز خویش در بلایی که می‌رس

ای مانده ز خویش در بلایی که می‌رس	هرگز نرسیده‌ای به جایی که می‌رس
از هر چه بد آن زنده دلی پاک بمیر	تا زنده شوی به کسریایی که می‌رس

## شماره ۴: نه جان صفت رضای او میگیرد

نه جان صفت رضای او میگیرد	نه دل طلب وفای او میگیرد
هر چیز که آن در دل تو جای گرفت	میدان به یقین که جای او میگیرد



## شماره ۵: چون نیست کسی را سر مویی غم تو

چون نیست کسی را سر مویی غم تو	جز تو که کند در دو جهان ماتم تو
ای مانده ز راه! یک دم آگاه نهایی	تا فوت چه میشود ز تو هر دم تو

## شماره ۶: شد از تو جهان بـریخ آن ماه سیاه

شد از تو جهان بـریخ آن ماه سیاه	کو شو که جهان سیاه کرد دیماه
اورا تو برای خویشتن میطلبی	پس عاشق خویش بودی چنین گاه

## شماره ۷: بس رنج و بلا کاین دل آغشته کشید

بس رنج و بلا کاین دل آغشته کشید      کورخت به کور پاک ناکشته کشید  
زیرا که برای سوزنی عسی پاک      هر روز بسی دریغ درشته کشید

## شماره ۸: هر چند که بیرون و درون خواهی دید

هر چند که بیرون و درون خواهی دید      مشی رک و استخوان و خون خواهی دید

هر روز، هزار پرده بر خویش تنی      با این همه پرده، راه چون خواهی دید

## شماره ۹: کر جان تو در پرده دین خواهد بود

کر جان تو در پرده دین خواهد بود	با دوست بهم پرده نشین خواهد بود
وان دم که نه در حضور او خواهی زد	فردا همه داغ آتشین خواهد بود

## شماره ۱۰: اورا خواہی از زن و فرزندیر

اورا خواہی از زن و فرزندیر      مردانہ ہی ز خویش و پیوندیر  
چون حرچہ کہ هست، بندرا هست ترا      بایند چگونہ میروی، بندیر

## شماره ۱۱: کر میخوایی که باشدت خوش آنجا

کر میخوایی که باشدت خوش آنجا      از تفرقه پاک رخت جان کش آنجا  
سرتاپای تو غرق آتش آنجا      بهتر بود که دل مشوش آنجا

## شماره ۱۲: با عشق، وجود خود بر انداخته به

با عشق، وجود خود بر انداخته به	با سحرگیتی چو شمع در ساخته به
زان پیش که در ششدره افقی، خود را،	در باز، که هر چه هست در ساخته به



## شماره ۱۳: دیوانه اکر مقید ز بجزیرت

دیوانه اکر مقید ز بجزیرت	سر تا سر کار او همه تقصیرت
تا شیوه تو تصرف و تدبیرت	یک یک چیزت که هست دامنگیرت

## شماره ۱۴: تاخذ تراز پرده بیش آوردن

تاخذ تراز پرده بیش آوردن	در نفسی تفرقه پیش آوردن
دانی که عذاب سخت‌تر چیست ترا	تنها بودن روی به خویش آوردن

## شماره ۱۵: پوستن توبه یک به یک بسیار است

پوستن توبه یک به یک بسیار است	بکسل که قبول خلق مثل کار است
میدان به یقین که در میان جانت	هر جا که خوش آمدی بود ز ناری است

شماره ۱۶: آن راکه بخود بر سر یک موی سراسر است

آن راکه بخود بر سر یک موی سراسر است	مجمولی او مفرّجی معتبر است
کم شو تو که تا ماند های یک سر موی	پیری طلبیدن ت خطر د خطر است

## شماره ۱۷: شایسته آن کمال می‌توان شد

شایسته آن کمال می‌توان شد	مستطیع هر محال می‌توان شد
کر هر دو جهان کرامت ما گیرد	گو گو گیر که در جوال می‌توان شد

شماره ۱۸۵: هر خط هزار مشکلم پیوسته است

هر خط هزار مشکلم پیوسته است	بیج است ز هر چه حاصلم پیوسته است
مبار بر دمر از یک یک پیوند	این درد که در جان و دلم پیوسته است

## شماره ۱۹: نابرده می عشق، قرارت ای دل

نابرده می عشق، قرارت ای دل	چندین چه کر فتمست خارت ای دل
کر میخواستی که جانت در پرده شود	پیوند بریدن است کارت ای دل

## شماره ۲۰: بگذر ز خیال آن و این، کار اینست

بگذر ز خیال آن و این، کار اینست	بکشا نظر جمال بین، کار اینست
کر جیم جمال یافت در جهان تو جای	در میم مراقبت نشین، کار اینست



## شماره ۲۱: کر میخوابی که وقت خودداری کوش

کر میخوابی که وقت خودداری کوش      رنجی که به تو رسد منج و مخروش  
کر هر دو جهان چو بحر آید در جوش      جمعیت خود به هر دو عالم مفروش

## شماره ۲۲: ای آن که تو یک نفس خوداندیش نی

ای آن که تو یک نفس خوداندیش نی      در پیش، بی روی و در پیش نی  
بیرون شدای ز خویش و در جستن دوست      او با تو همیشه و تو با خویش نی

## شماره ۲۳: بی فکر دلی که هست خرم دارش

تقد و جهان جمله مسلم دارش	بی فکر دلی که هست خرم دارش
دریای حقیقت است محکم دارش	در هر که مانند بیچ اندیشه و درد

شماره ۲۴: عمری که نه در حضور جان خواهد بود

عمری که نه در حضور جان خواهد بود	کر سود کنی بسی زیان خواهد بود
یک لحظه حضور اگر از اینجا بروی	جاوید همه عمر تو آن خواهد بود

## شماره ۲۵: کر یک سرموی سرجانان بینی

کر یک سرموی سرجانان بینی	هر دو که هست عین درمان بینی
یک قطره بکیر، خواه بد خواهی نیک	پس لازم آن باش، همه آن بینی

## شماره ۲۶: کرمردرهی، روی به فریادرس آر

پشت از سر صدق در هوا و هوس آر	کرمردرهی، روی به فریادرس آر
پس هر دو جهان خویش با یک نفس آر	چون نیست به جز یک نفست هر دو جهان

## شماره ۲۷: تابا تو، تویی بود، کجاگیری تو

از کس سخنی به صدق نپذیری تو	تابا تو، تویی بود، کجاگیری تو
کافر میری آن دم اگر میری تو	هر لحظه که میخضور او خواهی بود